

## درس تفسیر آیت الله جوادی

96/07/30

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 1 تا 13 سوره الرحمن

«الرَّحْمَنُ» (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (12) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13)»

سوره مبارکه «الرحمن» دو اصل کلی که در سایر آیات آمده است، آن را دارد در حدّ خود تفصیل می‌دهد. براساس اینکه قرآن «يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»: [1] آن دو اصل کلی که به منزله قانون اساسی است و جزء «جوامع الکلم» [2] است، به وسیله آیات این سوره و سایر سُور، مخصوصاً این سوره، تبیین می‌کند.

آن دو اصل کلی یکی مربوط به «کان تامه» است و یکی مربوط به «کان ناقصه»؛ آن که مربوط به «کان تامه» است فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»: [3] یعنی هرچه مصداق شیء است مخلوق خداست. هستی هر چیزی را خدا به او داد، این «کان تامه» است: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ». آن قانون کلی و جامع الکلم دیگر که مربوط به «کان ناقصه» است این است که «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»: [4] خدایی که هرچه آفرید نیکو و زیبا آفرید. پس «کُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» بر اساس «کان تامه» و «کُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقٌ بِأَحْسَنِ وَجْهِ» بر اساس «کان ناقصه».

این دو تا قانون کلی را سوره مبارکه «الرحمن» در حدود خاص خودش تبیین می‌کند، می‌فرماید مهندس این دو اصل «الرَّحْمَنُ» است. از بهترین مظهر رحمانیت خدا، نظم و عدل است؛ هم نظم در عالم حاکم است و هم نظم بر محور عدل است؛ لذا در سوره مبارکه «مُلک» فرمود در کار «الرَّحْمَنُ»، نه بی‌نظمی می‌بینید نه بی‌عدلی؛ در سوره «مُلک» فرمود: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بِإِيقَافٍ مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ»: [5] «تفاوت»؛ یعنی این سلسله خلقت، بعضی از حلقاتش فوت بشود، آن وقت این می‌شود بی‌نظمی و بی‌عدلی، فوتی در کار نیست. هیچ چیزی از جای خود غایب نیست و «اختلاف» عین عدل و نظم است، «وَ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: [6] لذا فرمود اگر عالم همیشه روز بود زندگی‌تان سخت بود، اگر همیشه شب بود زندگی‌تان سخت بود. «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَاقِبُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: [7] این که یکی شب است یکی روز، از بهترین مظاهر نظم و عدل خداست. پس فوتی در عالم نیست؛ یعنی جایی که ذره‌ای باید باشد و جایش خالی باشد نیست. «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ». این «كَرَّتَيْنِ»؛ یعنی دو بار ببینید، این دو بار در برابر سه و چهار نیست، در برابر بار اول است. شما در تعبیرات علوم عقلی، کم و بیش شنیده‌اید می‌گویند این معقول ثانی است؛ معقول ثانی یعنی «ما لیس باوّل» نه یعنی دوم. گاهی ممکن است چیزی معقول هفتم و هشتم باشد، ولی می‌گویند این معقول ثانی است؛ یعنی «ما لیس باوّل». اینکه فرمود: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ»؛ یعنی بیش از یکبار. شما ده‌ها بار هم درباره عالم بررسی کنید، بی‌نظمی نمی‌بینید که چیزی مثلاً باید سر جایش باشد و حال اینکه نیست؛ لذا فرمود: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ»؛ فوتی در کار نیست، اختلاف

هست و این اختلاف عین نظم است، اختلاف عین عدل است و مانند آن. پس «الرَّحْمَنُ» عالم را آفرید، آن که «خالق کل شیء» است «الرَّحْمَنُ» است، یک؛ آن که «أَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، «الرَّحْمَنُ» است این دو؛ پس «کان تامه» و «کان ناقصه» هر دو را با رحمت رحمانیه تنظیم کرده است که از بهترین مظهر رحمت رحمانیه، نظم و عدل است. این به منزله اصل شد، آن وقت این آیات بعدی این را شرح می‌دهد. می‌فرماید ما قرآن را که یک حقیقت خارجی و یک شیء خارجی است و یک کتاب خارجی است، اول خلق کردیم نازل کردیم فرستادیم که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» [8] بعد این قرآن را یاد دیگران دادیم؛ اما «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» از این سنخ نیست که «بیان» یک شیء خارجی باشد، خدا آن را آفریده باشد، بعد به انسان یاد بدهد که این گونه بیان بکن! بلکه ذات اقدس الهی از درون او، این قدرت را آفرید که او هم خواسته‌های خود را بیان کند، هم خواسته‌های دیگران را بفهمد. این «بیان» یک امر اعتباری است یک امر حقیقی نیست؛ لذا شما می‌بینید چه بنان و چه بیان؛ بنان را در «افْرَأْ وَ رَزَقْنَاكَ الْأَكْثَرُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» [9] طرز نوشتن را یاد بشر داد، طرز گفتن را یاد بشر داد، با اختلاف السنه و الوان؛ گاهی از چپ به راست می‌نویسند، گاهی از راست به چپ می‌نویسند. نیازهای خودشان را با اختلاف السنه بیان می‌کنند. این طور نیست که حالا یکی عربی باشد یکی عبری باشد، تازی و فارسی یکی اصل باشد یکی غیر اصل باشد، این طور نیست. هر زمانی، هر مردمی که در عصر و مصر زندگی می‌کنند، خدا به اینها یاد داد که چگونه نیازهای خودشان را بیان کنند. این یک امر اعتباری و قراردادی است. آنچه را که برای یک ملت کلمه‌ای است معنادار مثلاً کلمه «عین» خیلی با افتخار می‌گویند که برای آن چندین معناست، وقتی وارد یک منطقه دیگر شد، این کلمه مهمل است اصلاً معنا ندارد.

بنابراین «بیان»؛ یعنی روشن کردن یافته‌های درون به وسیله زبان؛ چه اینکه قلم، بیان کردن یافته‌های درون به وسیله نوشتن است؛ حالا گاهی از چپ به راست است، گاهی از راست به چپ است. اینها را یاد بشر داد، برای اینکه بشر چون اجتماعی است به هر حال نیاز خود را چه در مسائل طبّی، چه در مسائل اقتصادی، چه در مسائل اجتماعی باید بیان بکند، بنویسد، این را یاد بشر داد؛ لذا با قرآن خیلی فرق می‌کند، «عَلَّمَ الْفَرَانَ» قرآن چیزی است خدا تنظیم کرده، نازل کرده، صدر و ذیلی دارد، کم و زیادبردار نیست، این را تنظیم کرد، بعد «عَلَّمَ الْفَرَانَ» به یاد دیگران داد؛ اما بیان یک امر اعتباری است، این طور نیست که قبلاً چیزی به عنوان بیان باشد، بعد این بیان را یاد دیگران داده باشد؛ یعنی «عَلَّمَهُ إِيجَادَ هَذَا حَرْفٍ رَا» و این را هم به أحسن وجه بیان می‌کند یا به أحسن وجه می‌نویسد.

غرض آن است که نظم و عدل از بهترین مظاهر رحمانیت خداست؛ لذا در سوره «مُلک» فرمود هیچ بی‌نظمی شما در عالم نمی‌بینید: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ». چیزی باید باشد، جایش خالی باشد یا چیزی نباید باشد اضافه باشد، این طور نیست، چون «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» [10] ما هر چیزی را با اندازه خلق کردیم.

در بعضی از روایات ما کلمه مهندس آمده است که این را مرحوم صدر المتألهین در شرح اصول کافی این حدیث را ذکر کرده، مهندس مستحضرید که عربی نیست که از باب «فَعَلَّه» باشد، «هَنْدَسٌ، يُهَنْدَسُ، مُهَنْدَسٌ»! این معرّب است، اصلش «أَنْدَازَه» بود، بعد مخفف شد «أَنْدَزَه» شد، بعد معرّب شد «هَنْدَسَه» شد، بعد باب «فَعَلَّه» بر آن بسته شد: «هَنْدَسٌ، يُهَنْدَسُ، مُهَنْدَسٌ»! وگرنه این عربی که نیست. خدا هر چیزی را با اندازه خلق کرده است: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»؛ لذا در آن حدیث از پروردگار به عنوان مهندس یاد شده است. اگر رحمت رحمانیه، هندسه عالم را بخواهد به عهده بگیرد، با نظم و عدل به عهده می‌گیرد؛ لذا می‌فرماید: «الْقُدْرَةُ الْقَمَرُ بِخُسْفَانٍ». حالا نمونه‌ها را ذکر می‌کند. بعد از

جریان انسان و بعد از جریان تعلیم اعتباری، فرمود آفتاب با نظم حرکت می‌کند. یک منجم اگر دقیق باشد می‌تواند خسوف و کسوف هزار سال قبل را الآن مثل دو، دو تا چهار تا روشن کند یا هزار سال بعد را هم مثل دو، دو تا چهارتا روشن کند، از بس شمس و قمر منظم هستند: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» [11] نه شب حق دارد مقداری جلو و عقب برود، نه روز مجاز است. نه شمس حق دارد یک لحظه جلو و عقب برود، نه قمر، «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ». پرسش: تفاوت در مقابل نظم یا تفاوت در مقابل وحدت است؟ پاسخ: تفاوت در مقابل نظم است؛ یعنی وحدت که وحدت به آن معنا نیست، کثرت در عالم مشهود است. اختلاف مقدس است، مخالفت بد است، معاندت بد است، اختلاف نظم است. فرمود «اِخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» رحمت است برای شما. «الشَّمْسُ بِحُسْبَانٍ»، «وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» که ضمیر در آن جا محذوف است. «الشَّمْسُ بِحُسْبَانٍ» الله تعالی است، «القمر بحساب الله تعالی» است، «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» یعنی «کُلُّ وَاحِدٍ» اینها حساب شده کار می‌کنند و آن آیات سوره مبارکه «یس» که: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ». آن حق ندارد که یک لحظه جلو برود، «وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» آن حق ندارد یک لحظه جلو برود، هر کدام باید سرجای خودشان باشند. این می‌شود نظم عالم، این می‌شود فوتی در کار نیست، بی‌نظمی در کار نیست. «الشَّمْسُ بِحُسْبَانٍ»، این «بِحُسْبَانٍ» متعلق به هر دوست. «وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ»؛ منتها ضمیرش محذوف است؛ یعنی «بحساب الله تعالی» است. «وَالنَّجْمُ يَسْجُدُ لَهُ»، «وَالشَّجَرُ يَسْجُدُ لَهُ»، «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ». این نجم از نظر هماهنگی با شمس و قمر، یک لطافت لفظی را به همراه دارد، ولی از نظر تناسب با شجر آن گیاهانی که ساقه ندارند می‌گویند نجم و آن روییدنی‌هایی که ساقه دارند مثل درخت و اینها را می‌گویند شجر. «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»؛ یعنی «خَاضِعَانِ لِحِسَابِهِ تَعَالَى». کدام درخت باید روییده بشود؟ کدام گیاه باید روییده بشود؟ چقدر باید رشد بکند؟ اینها همه به حساب و نظم الهی است، «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ \* وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» یعنی اینها هم «خاضعان»؛ خاضع‌اند در برابر حساب الهی.

مستحضرید که حرف زدن و گفتن محاوره یک نحو است، بحث‌های دقیق علمی به نحو دیگری است. الآن در ظاهر تعبیرات قرآن کریم این است که آفتاب طلوع می‌کند، تعبیر وجود مبارک ابراهیم خلیل این است که «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعَةً» [12] دید آفتاب طلوع کرده است. معنای آن این نیست که زمین محور است و آفتاب حرکت می‌کند تا بگوییم هیأت بطلمیوسی است و باطل شده است! ما یک فرهنگ محاوره داریم و یک بحث‌های دقیق علمی؛ بحث‌های دقیق علمی سرجایش محفوظ است کسی بخواهد درس بگوید، درس بنویسد، کتاب علمی بنگارد، بر اساس آن ضوابط علمی حرف می‌زنند؛ اما بخواهد در جامعه حرف بزند باید برابر فرهنگ عرف حرف بزند. الآن همه این منجمانی که برایشان مثل دو دو تا چهارتا روشن شد که شمس محور است، قمر محور است، زمین حرکت می‌کند به اقسام گوناگون حرکت دارد، حرکت وضعی دارد حرکت انتقالی دارد، اما هیچ کدامشان در این تقویم‌ها نمی‌نویسند زمین طلوع کرد! می‌گویند طلوع آفتاب این است، غروب آفتاب این است. همه این منجمین خودشان این کتاب‌ها را نوشتند که آفتاب محور است، قمر محور است زمین حرکت می‌کند؛ اما وقتی بخواهند تقویم بنویسند حرف بزنند نمی‌گویند وقتی زمین طلوع کرده، می‌گویند طلوع آفتاب این است، غروب آفتاب این است. ما یک فرهنگ محاوره داریم یک فرهنگ علمی مخصوص حوزه و دانشگاه. آن جای علمی، جای رعایت دقت‌های علمی است در بحث‌های علمی کسی حق ندارد بگوید یا نمی‌گوید اصلاً، به خودش هم اجازه نمی‌دهد که زمین محور است و آنها دارند حرکت می‌کند. این ثابت شد که زمین دارد حرکت می‌کند. اما وقتی در جامعه می‌خواهد حرف بزند، تقویم بنویسد، چه وقت آفتاب طلوع می‌کند، چه وقت آفتاب غروب می‌کند، اینکه نمی‌گوید زمین چه وقت طلوع

مي‌کند! مي‌گويد چه وقت آفتاب طلوع مي‌کند. پس فرهنگ محاوره به يك گونه است، فرهنگ علم به گونه ديگر است. وجود مبارک خليل حق که قرآن در باره او تعبير دارد، مي‌فرمايد: ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً﴾ شمس را طالعديد. اين را مبدا کسي خيال بکند که قرآن مي‌گويد آفتاب حرکت مي‌کند، آفتاب طلوع مي‌کند! الان همه منجمين که مي‌گويند طلوع آفتاب اين است، معنايش اين نيست که آنها معتقدند که آفتاب حرکت مي‌کند.

در تعبيرات سماء هم اين چنين است: آسمان بالاي ما نيست، کراتي است معلق در فضا. ما وقتي رفتيم در کره ماه، مي‌بينيم که زمين بالاي سر ماست. اين معنايش اين نيست که آدم آن گونه که در واقع است همان طور حرف بزند. سماء بالاي ما نيست، زمين پايين ما نيست اينها کراتي‌اند در فضا معلق. ما که در زمين هستيم، کره قمر را بالا مي‌بينيم. اگر وارد کره قمر شديم، زمين را بالاي سر خودمان مي‌بينيم. اينها که اين راه را رفتند اگر توجه مي‌کردند در هر دو طرف فکر مي‌کردند که دارند سربالايي مي‌روند. اين طور نيست که حالا آيه که مي‌گويد آسمان بالاست، يعني زمين واقعاً پايين است. نخير! کراتي است معلق، فرهنگ حرف زدن يك نحو است، بحث‌هاي دقيق علمي به نحوی ديگر است. ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾ در قبالش آيه ده فرمود: ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا﴾. نه زمين پايين است، نه قمر بالا. وقتي در زمين هستيم، قمر بالاي سر ماست، وقتي در قمر هستيم، زمين بالاي سر ماست. ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾. به حسبديد و گفتمان محاوري ما؛ اما براي اينکه روشن کند اين نظمي که ذات اقدس الهي در عالم آفريد، ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾. فرمود من هر چه آفريدم به زيباترين وجه آفريدم، براي آن است که شما که خليفه خدا هستيد، هر چه مي‌کنيد زيباترين وجه باشد. در همان بخش‌هاي سوره «ملک» و مانند آن فرمود: ﴿يَبْلُغُكُمْ إِلَيْكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ [13] خدا جهان را به احسن وجه خلق کرد، تا شما به احسن وجه کار بکنيد. خيلي از کارهاست که حلال است، اما آدم هر کار حلالی را که انجام نمي‌دهد، هر کار خوبي را هم که انجام نمي‌دهد. آن حلال‌ترين و خوب‌ترينش را انجام مي‌دهد؛ حالا مي‌خواهد درس بخواند، حالا مي‌خواهد علم ياد بگيرد، چه علمي ياد بگيرد؟ چگونه ياد بگيرد؟ چقدر ياد بگيرد؟ اين معنا را آقايا مستحضريد که اتلاف عمر حقيقت شرعيه ندارد؛ يعني ما منتظر باشيم که يك آيه نازل بشود که بگويد: «يا ايها الذين آمنوا» اگر کسي بتواند درس خوب بخواند و مجتهد و مفسر و حکيم بشود و نشود اين عمرش را تلف کرده! چنين چيزي را ما نبايد توقع داشته باشيم. اين که حقيقت شرعيه ندارد تا آيه نازل بشود يا امام به ما بفرمايد اگر کسي استعداد دارد وقتش را با موبايل بگذراند با فضاي مجازي بگذراند با روزنامه بگذراند به اين و آن بگذراند و اين معارف بلندي که در قرآن و نهج البلاغه و صحيفه است که حرف‌هاي آسماني است اينها به زمين آوردند، اينها را ياد نگيرد، اين شخص عمرش را تلف کرده است؛ يعني ما توقع داشته باشيم که يك آيه نازل بشود روايتي باشد! اين اگر مثل صوم و صلات بود بله آيه مي‌خواست؛ اما اتلاف عمر حقيقت شرعيه ندارد، همين چيزي را که مي‌بينيد هست. همين که يك کسي استعداد خوبي دارد، ولي درس نمي‌خواند يا کم درس مي‌خواند يا اگر مختصري درس خوانده، نهال فروشي مي‌کند! چيزي که ابدی نباشد، به آن فکر کرديم، اين اتلاف عمر است. اگر ما موجودي بوديم که مثل نوح عمر مي‌کرديم بعد فاسد مي‌شديم و از بين مي‌رفتيم؛ اما سخن از عمر نوح نيست، سخن از ميليارديست سال نيست، سخن از ميليارديست سال نيست، سخن از ابديت است. ما هستيم که هستيم که هستيم! اگر ما موجود ابدی هستيم، بايد کالاي ابدی داشته باشيم. غير از خدا و اسماي حُسنای او و اوليای او و اهل بيت او چيزي ابدی نيستند. اينها وجه الله هستند، «کُلُّ شَيْءٍ فَانِي»، ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾

غرض اين است که اين گونه که خدای سبحان دارد هنرنمايي مي‌کند، نمي‌خواهد خودش را معرفي کند، مي‌خواهد ما را

بپروراند. فرمود ما این کار را کردیم به احسن وجه خلق کردیم: «يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ» نه «حَسَنُ»! نه «يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».

پس تمام تلاش و کوشش برای این است که خلیفه بپروراند. من به بهترین وجه خلق کردم، شما که خلیفه من هستید به بهترین وجه زندگی کنید. به بهترین وجه حوزه را اداره کنید، به بهترین وجه جامعه را اداره کنید، به بهترین وجه از عمرتان بهره‌برداری کنید؛ لذا مسئله میزان را «أَلَا تَطْلُقُوا فِي الْمِيزَانِ» را، «أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» را، پشت سر هم دارد ذکر می‌کند و در سوره مبارکه «مُلک» آن جا هم بالصراحه روشن فرمود که ما این کار را کردیم: «يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». این «يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» برای همین جهت است که بهترین عمل را شما انجام بدهید. هرگز نگویید من این کار را می‌خواهم بکنم شما ببینید ما را با پیغمبر محشور بکنید! این دعاها یعنی چه؟ این احسن عمل است. فرمود اکتفا نکنید که بروید بهشت. سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی گویا از مرحوم آقای قاضی (رضوان الله علیه) نقل می‌کرد که وجود مبارک سیدالشهداء سالی یکبار برای اهل بهشت تجلی می‌کند. مگر می‌شود هر وقتی او را دید؟ در آن سجده زیارت «عاشورا»، آدم حشر با او را می‌خواهد. توده بهشتی‌ها سالی یکبار وجود مبارک سیدالشهداء برای آنها تجلی می‌کند. این طور نیست که هر وقت خواستند خدمت حضرت برسند این گونه نیست؛ اما در بعضی از دعاها به ما گفتند بخوانید ما با شما باشیم! این احسن عمل است، پس می‌توانیم ما آنجا باشیم، اگر شدنی نبود که نمی‌گفتند بخوانید.

این بیان نورانی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چقدر بلند است؟! «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِي الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سُفَافَهَا»؛ همت‌های بلند را خدا دوست دارد. فکر بلند را خدا دوست دارد. نظر بلند را خدا دوست دارد و شدنی است. حالا سلمان معروف شد، بعضی‌ها اهل قم بودند، [14] بعضی‌ها هم زن بودند که حضرت فرمود: «مَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ». [15] این «سَلَمَانُ مَنَا» [16] مخصوص آن شخص بزرگوار که نبود. درباره خیلی از صحابه ویژه آمده: «مَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ»، فلان زن «مَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ»، فلان مرد «مَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ»، چرا ما نباشیم؟! پس این شدنی است.

غرض این است که این به به و چه چه خدا تنها برای این نیست که عالم را معرفی کند، می‌خواهد خلیفه بپروراند که «يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» که - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - چنین باشد.

[1] تفسیر الزمخشری الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، ج 2، ص 430.

[2] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 1، ص 241.

[3] زمر/سوره 39، آیه 62.

[4] سجده/سوره 32، آیه 7.

[5] ملک/سوره 67، آیه 3.

[6] بقره/سوره 2، آیه 164.

[7] روم/سوره 30، آیه 23.

[8] قدر/سوره 97، آیه 1.

- [9] علق/سوره 96، آيه 3 و 4.
- [10] قمر/سوره 54، آيه 49.
- [11] يس/سوره 36، آيه 40.
- [12] انعام/سوره 6، آيه 78.
- [13] هود/سوره 11، آيه 7.
- [14] الإختصاص، الشيخ المفيد، ص 68.
- [15] كتاب سليم بن قيس الهلالي، سليم بن قيس الهلالي، ج 1، ص 486.
- [16] عيون أخبار الرضا(ع)، الشيخ الصدوق، ج 2، ص 64.